

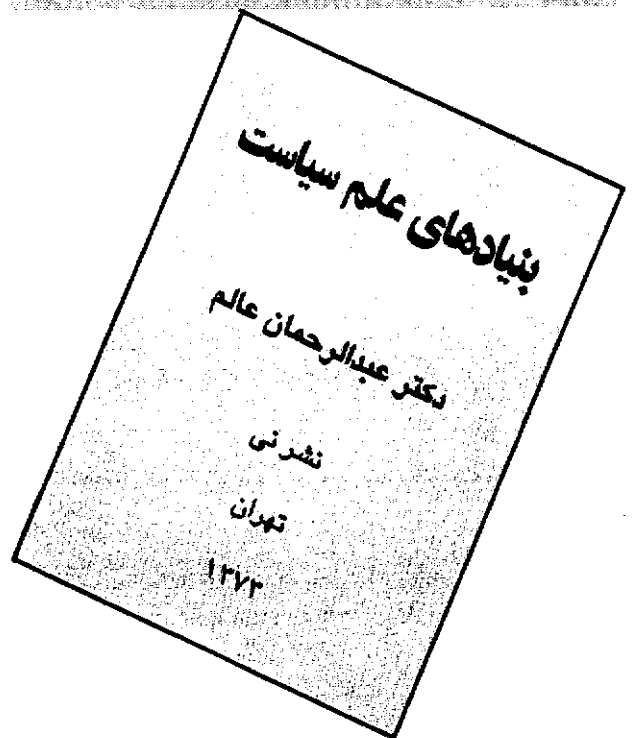
نگاهی به کتاب بنیادهای علم سیاست

سیدصادق حقیقت

فصول کتاب به زبان مؤلف در ص ۱۸ و ۱۹ مقدمه چنین

می باشد:

بنیادهای علم سیاست در شانزده فصل تنظیم و ارائه شده است. در فصل اوّل پس از شناخت مقدماتی زندگی سیاسی، به تعریف، عرصه و تقسیمات علم سیاست پرداخته شده و کوشش به عمل آمده است محتوا و ماهیت این علم بازشناسی شود. فصل دوم به توضیح و تبیین علم سیاست اختصاص دارد و طی آن از روش های متداول در مطالعات سیاسی و رهیافت های این علم سخن گفته شده است. فصل سوم پیوندهای علم سیاست با دیگر علوم اجتماعی را نشان می دهد و در فصل چهارم برخی از مهم ترین مفاهیم جدید در علم سیاست، مانند ایدئولوژی، قدرت، اقتدار، مشروعیت، نو سازی و ... توضیح داده شده است. فصل پنجم مطالعه ای است در شناخت دولت و ملت. در این فصل عناصر تشکیل دهنده دولت و عوامل پیدایش ملت و رشد روحیه ناسیونالیستی بازشناسی می شود. در فصل ششم نظریه های توضیح دهنده منشأ دولت، بیان و بررسی شده و ادامه آن در فصل هفتم پی گرفته شده است که به بررسی تحول و تکامل تاریخی و شناساندن گونه های اولیه دولت اختصاص دارد. فصل هشتم ماهیت و هدف های دولت را باز می نماید و طی این فصل ماهیت دولت از دیدگاه نظریه ارگانیکی، و این که آیا دولت هدف است یا وسیله، بررسی شده است. در فصل نهم سرشت حاکمیت و انواع آن شناخته می شود. طبقه بندی حکومت ها محتوای فصل دهم را تشکیل داده است. طی این فصل پس از بحث درباره طبقه بندی



بنیادهای علم سیاست، دکتر عبدالرحمن عالم، تهران، نشر نی، ۱۳۷۳، ۳۹۱ص.

کتاب بنیادهای علم سیاست نوشته دکتر عبدالرحمن عالم، در سال ۱۳۷۳ برای نخستین بار توسط نشر نی به زیور طبع آراسته شد. این کتاب ۳۹۱ صفحه دارد و در پایان از کتابنامه فارسی و انگلیسی بهره مند است. نویسنده در مقدمه تذکر می دهد که از منابع فارسی، انگلیسی (چاپ آمریکا و انگلستان) و سه کتاب چاپ هند و همچنین از یک نویسنده آفریقایی استفاده کرده است.

داشت، دکتر عالم در هر بحث مسائل مربوط را مطرح کرده و به مهم ترین گرایش های موجود اشاره نموده است. به طور مثال مباحث مربوط به دولت، نظریه های خاستگاه آن، تکامل دولت، ماهیت و هدف های آن، حاکمیت، دموکراسی و اقسام حکومت ها و احزاب؛ در عین ایجاز، از محتوای مناسب با توجه به مخاطبان آن - برخوردار می باشد.

۳. تناسب شکلی و ایجاز: کتاب از نظر فصل بندی، شکلی منطقی و مناسب دارد. در واقع در شانزده فصل کتاب به مهم ترین مباحث مبانی علم سیاست بر حسب ترتیب منطقی اشاره شده و کمتر مطلبی از قلم ایشان افتاده است.

نکته مهم دیگر ایجاز در مطالب است. کتاب در حالی که دارای مهم ترین مباحث مربوط می باشد، حجمی مناسب دارد. معمولاً این درس در قالب سه واحد درسی ارائه می شود و حجم ۳۹۱ صفحه ای برای آن مناسب به نظر می رسد. در بسیاری از مواضع کتاب، امکان تطویل وجود داشت (مثل مبحث دموکراسی)، ولی با توجه به رسالت و وظیفه کتاب، به مطالبی موجز و مفید اکتفا شده است. کتاب حاضر در مقایسه با برخی کتب دیگر حاوی زوائد و تطویل مطالب نیست.

ملاحظات محتوایی

با توجه به ذی قیمت بودن این اثر و با عنایت به توضیحات پیش گفته، مشخص می شود که ملاحظات آتی به هیچ وجه از ارزش کتاب نخواهد کاست. ذکر این نکات تنها به تیت ارتقای سطح کیفی مطالب در چاپ های بعدی است.

برخی از ملاحظات مربوط به محتوای کتاب است. به طور مثال در مباحث روش شناسی، مشروعیت و دولت رفاه، به نظر می رسد مطالب باید به شکلی دیگر ارائه شوند. برخی از ملاحظات هم صرفاً پیشنهادی برای اضافه کردن برخی مطالب به فصول و زیرفصل های کتاب می باشد. ملاحظات نوع دوم، صرف پیشنهاد است و می تواند از جانب نویسنده و خوانندگان مورد تأیید یا رد قرار گیرد. بدیهی است اشاره نکردن مؤلف به اکثر این پیشنهادات، هیچ گونه نقضی بر کتاب حاضر تلقی نمی شود.

نکته مهمی که از نظر محتوایی بر این کتاب سایه انداخته است، بومی نکردن مطالب می باشد. هر چند مطالب و مباحث این کتاب عمدتاً علمی است، ولی در عین حال می توان آنها را به شکلی ارائه نمود که بیشتر مورد استفاده دانشجویان و محققان قرار گیرد. بی طرفی علمی و دخالت ندادن ارزش ها در طرح مباحث به این معنا نیست که آنها را از نظر شکلی و محتوایی با توجه به نیازهای جامعه خود، گزینش نکنیم. به طور مثال در

قدیمی و جدید حکومت ها، شکل های کلاسیک حکومت توضیح داده شده است. در فصل یازدهم به دموکراسی و مسائل آن می پردازیم و شناخت دیگر شکل های حکومت در فصل های دوازدهم و سیزدهم صورت می گیرد. در فصل چهاردهم درباره احزاب سیاسی و گروه های فشار بحث شده و پس از شناخت حزب سیاسی، نظام های حزبی و ماهیت گروه های فشار یا ذی نفوذ باز شناسی شده است. بحث درباره افکار عمومی و تبلیغات، محتوای فصل پانزدهم است و مطالب کتاب با توضیحاتی درباره دولت رفاه در فصل شانزدهم به پایان می رسد.

نقاط قوت کتاب

در مجموع، کتاب «بنیادهای علم سیاست» از نقاط قوت زیادی برخوردار می باشد و همین نقاط قوت بوده که آن را با استقبال کم سابقه دانشجویان و محققان روبرو ساخته است. این کتاب پس از اندک زمانی جای خود را در دانشگاه های کشور باز کرد و به عنوان یکی از منابع مهم در درس کارشناسی و کنکور کارشناسی ارشد شناخته شد.

به هر حال مهم ترین جهات مثبت در این کتاب از نظر شکلی و محتوایی عبارت است از:

۱. روش مناسب در طرح مطالب: روشی که دکتر عالم انتخاب کرده، با توجه به عنوان درس (مبانی علم سیاست)، عنوان کتاب (بنیادهای علم سیاست) و سطح دانشجویان استفاده کننده از آن (کارشناسی)، بسیار مناسب است. ایشان در هر بحث به شکل علمی به مهم ترین مطالب مربوط اشاره کرده و کمتر وارد داوری شده است. از آنجا که مطالب مربوط به این درس عمدتاً در کتب اندیشمندان خارجی وجود دارد، مؤلف از منابع خارجی استفاده را برده است. مجموعاً روش ایشان تبیین مفاهیم، ارائه تعاریف و توصیف ابعاد مختلف مسائل مربوط به علم سیاست می باشد.

۲. محتوای علمی: نویسنده در تدوین این کتاب از بهترین منابع جهت بالا بردن سطح علمی کتاب و محتوای آن استفاده کرده است. در مجموع، محتوای علمی کتاب از سطح بالایی برخوردار است و با نمونه های لاتین در این موضوع برابری می نماید. فارغ از نقاط تکمیلی که در ادامه مقاله به آنها اشاره خواهیم

بحث مشروعیت، امکان طرح مطالبی که با جامعه ما تناسب بیشتری دارد (مثل بحران‌های مشروعیت و مبانی مشروعیت دینی)، وجود داشت. به طور کلی می‌توان گفت رایحه ترجمه از جای جای کتاب استشمام می‌شود. همچنین در طرح برخی مطالب کاملاً مشخص است به منابع قدیمی اکتفا شده است. به طور مثال رها کردن بحث دولت رفاه و پرداختن به بحران‌های پس از آن، نشان از قدمت منابع در دسترس دارد. به نظر می‌رسد کتاب (درسی) مبانی علم سیاست در حکومت اسلامی، علاوه بر دارا بودن جهات علمی، باید به نحوی مبانی متناسب با ذهنیت دانشجویان خودی را ارائه می‌نمود.

حال بر حسب ترتیب فصول و مطالب کتاب به ذکر برخی ملاحظات و پیشنهادات جهت غنی‌تر شدن آن می‌پردازیم:

۱. در فصل اول (بند یکم) امکان باز کردن عنوانی به نام «واژه سیاست در زبان فارسی، عربی و لاتین» وجود داشت. دانش پژوهان رشته سیاست به جاست در حین آشنایی با مبانی علم سیاست، معانی لغوی و اصطلاحی این واژه را به زبان‌های فوق بدانند. به طور مثال در ج ۱، ص ۳۹۳ فرهنگ علوم سیاسی بابایی می‌خوانیم: «در لغت صفت سیاسی به معنای ارتباط داشتن با شهر (Cité) است. در یونان قدیم، شهر یا سیتة مجموعه‌ای از انسان‌ها بود که دارای حقوق مساوی بوده و به طور کم و بیش مستقیم در اداره کردن منافع مشترکشان سهیم بودند. در دنیای کنونی معادل شهر یا سیتة یونانی به تقریب همان دولت است.» همچنین باید نشان داد که در فرهنگ‌های انگلیسی politics به معنای عمل، باور، علم و هنر خاص به کار رفته است.

۲. در همین بحث (شناخت اولیه) می‌توان به اهداف سیاست به عنوان یکی از مهم‌ترین رؤوس هشت گانه اشاره نمود. دانستن اهداف و غایات علم، دانشجویان را به فراگیری آن ترغیب می‌کند. در این ارتباط می‌توان به اعتلای علم سیاست، اعتلای ارزش‌های انسانی و تفاهم ملل جهانی، ترتیب افراد کارآمد، شناخت عقلایی پدیده‌های سیاسی و جلوگیری از بحران و بالاخره فراهم کردن شرایط لازم برای رفاه (یا سعادت) جوامع بشری اشاره نمود.

۳. در عنوان «تعریف علم سیاست» (ص ۲۶-۳۱) با توجه به غنی بودن معارف سیاسی نزد اندیشمندان اسلامی، و با عنایت به این مطلب که ما در حکومت اسلامی زندگی می‌کنیم، بهتر است به تعاریف متنوع دانشمندان اسلامی اشاره شود. دکتر ابوالحمد در مبانی سیاست به تعاریف پژوهشگران ایرانی اشاراتی دارد؛ هر چند تعاریف متفکرینی همچون خواجه نصیر و ابن‌خلدون نیز قابل اضافه شدن است. در کتاب ایشان تعاریف خواجه نظام الملک،

عنصرالمعالی، فارابی، عروسی، غزالی، کواکبی، کسروی، طالبوف، ملک‌خان، قاسم غنی و دکتر شریعتی وجود دارد.

۴. مبحث مهم دیگری که بدون شک دانشجوی مبانی علم سیاست باید با آن آشنا شود، موضوع علم سیاست می‌باشد. در اینجا این بحث به وجود می‌آید که آیا لازم است علمی همچون سیاست موضوع واحدی داشته باشد یا خیر. کسانی که برای سیاست موضوع واحدی معرفی کرده‌اند، به دولت، قدرت، چگونگی منازعه برای قدرت، تصمیم‌گیری، روابط سیاسی، سعادت و حکومت اشاره داشته‌اند.

۵. در عنوان «تقسیمات علم سیاست» یا در عنوانی دیگر می‌توان به سه گرایش فلسفه سیاسی، فقه سیاسی و اندرزنامه‌نویسی در بین اندیشمندان اسلامی و ایرانی اشاره نمود. لمبتون و برخی از متفکران ایرانی همچون سید جواد طباطبایی و فرهنگ رجایی تقسیم فوق را شرح و بسط داده‌اند.

۶. دکتر عالم در بحث «آیا سیاست علم است؟» ویژگی‌های علم را برشمرده و با اذعان به دقیق نبودن سیاست، نتیجه می‌گیرد که دلیلی معتبر وجود ندارد که علمی بودن سیاست را رد کنیم.

در این جا باید توجه نمود که علوم دقیقه از قرن هجدهم راه خود را از علوم اجتماعی جدا کرد و به همین دلیل بود که کنت مباحث خود را «فیزیک اجتماعی» خواند و به غیر علمی بودن مطالعات سیاسی متمایل شد. البته خود فیزیک هم کاملاً براساس مشاهده بنا شده است و نمی‌توان به روش‌های علوم طبیعی اصالت کامل داد. در بحث مورد نظر ما - یعنی سیاست - ابتدا باید مقصود خود را از «علم» مشخص کنیم. اگر تعاریف ما متمایل به پوزیتیویسم باشد، به ناچار در دام آن گرفتار خواهیم آمد. نکته دیگر این است که علم بودن یا نبودن سیاست بحثی محتوایی است، نه صرفاً بحثی لفظی. بنابراین صرف علم نامیدن یا علم نامیدن، گرهی از مشکلات حل نمی‌کند. بحث محتوایی این است که سیاست آیا قابلیت تصمیم، توصیف و پیش‌بینی و ... را دارا است یا خیر.

۷. در ادامه بحث فوق مؤلف برای استدلال بر علمی بودن سیاست در صفحه ۳۸ و ۳۹ اضافه می‌کند که:

علم سیاست، تنها علمی اثباتی نیست که به گردآوری واقعیت بپردازد و به صورت رابطه علی آنها را منظم کند. اگر چنین بود اختلاف زیادی پدید نمی‌آمد. علم سیاست در ضمن علمی هنجاری است.

ابتدا باید بین روش (Method)، روش تحقیق (Research method) و روش شناسی (Methodology) تفاوت قائل شد. روش شناسی مبحثی درجه دوم است و موضوع خود را علمی دیگر قرار می دهد. از طرف دیگر تقسیم روش های علم سیاست به پنج روش فوق، حصر عقلی ندارد و بعید است روش مشاهده به خودی خود روشی مستقل تلقی شود. تقسیم منطقی تر روش (روش های علم سیاست) عبارت است از:

روش فلسفی (عقلی) روش علمی، روش شهودی و روش نقلی (دینی و تاریخی).

۱۱. در تقسیم رهیافت ها به رهیافت حقوقی، رهیافت اقتصادی، رهیافت روان شناسی، رهیافت هنجاری، رهیافت تجربی-علمی و رهیافت رفتاری نیز حصر عقلی وجود ندارد، چرا که اولاً شایسته بود رهیافت رفتاری جزئی از رهیافت تجربی علمی ذکر شود، و ثانیاً رهیافت تاریخی نیز قابل اضافه شدن بود.

۱۲. در بحث ارزشمند «علم سیاست و رشته های هم پیوند» به «علم سیاست و فلسفه سیاسی» و «علم سیاست و انسان شناسی» به شکل عام، و «علم سیاست و فقه سیاسی» در حوزه علوم اسلامی می توان اشاره نمود. پالمر، اشترن و گایل در کتاب نگرشی جدید به علم سیاست به بحث «ارتباط سیاست و انسان شناسی» پرداخته اند.

۱۳. در ص ۹۲ لازم است به ثروت به عنوان یکی از مهم ترین منابع قدرت اشاره شود. در متن کتاب موارد ذیل به بحث گرفته شده اند: دانش، سازمان موقعیت ها، اقتدار، مهارت، ایمان، رسانه های جمعی.

۱۴. برخی معتقدند بحث جوهر قدرت باید جداگانه طرح شود. در اینجا ممکن است به چهار دیدگاه اشاره شود:

- دیدگاه رنست شناسانه (داروینسم اجتماعی)؛
- دیدگاه روان شناسانه (نیچه و هگل و فروید)؛
- دیدگاه جامعه شناسانه (مارکس و الیست ها و میخلز)؛
- دیدگاه اعتقادی (هیوم و کانت).

۱۵. بین ص ۶۵، ۹۶ کتاب راجع به نسبت قدرت و نفوذ، تناقضی به چشم می خورد. علت این امر نقل قول های مکرر و گاه متناقض در این کتاب می باشد. در ص ۹۵ از قول لاسول گفته شده که: «قدرت صورت خاصی از اعمال نفوذ است.»

ظاهر این سخن، اخص بودن قدرت می باشد؛ در حالی که در ص ۹۶ (از قول پالمر) می خوانیم:

ما می توانیم به رهبری و نفوذ به عنوان قسمت هایی مشخص از قدرت نگاه کنیم.

ظاهر آنچه در این سطور تعریف شده علوم سیاسی (polihol science) است، نه سیاست (politics)؛ چرا که علوم سیاسی با عمومیت خود می تواند شامل مباحث هنجاری و فلسفه سیاسی نیز بشود. اصولاً توضیح تفاوت علوم سیاسی و سیاست، از جمله مباحثی است که در اینجا باید بدان پرداخته می شد. علم سیاست به معنای تجربی، نمی تواند نشان دهد که دولت هدف است یا وسیله (اشاره به مباحث ص ۲۳۵)، الا اینکه در معنای «علم سیاست» قائل به توسع شویم.

۸. افلاطون سیاست را هنر می داند. فارابی در احصاء العلوم می گوید: «و فعل هذه المحنة هي السياسة».

در حالی که فارابی به کنش بودن سیاست عنایت دارد، در ص ۱۰۷ ترجمه آن کتاب به قلم آقای حسین خدیو جم می خوانیم: «و حاصل این خدمت را سیاست می گویند».

در واقع ایشان «فعل» را ترجمه نکرده و به کنش بودن علم سیاست توجه نکرده اند.

به هر حال در اینجا این بحث نیز باید مطرح شود که سیاست علم است یا فن.

۹. با توجه به این که روش شناسی به شکل عام، و روش شناسی در علوم سیاسی به شکل خاص در کشور ما با بی مبری مواجه شده است، عنوان «روش های علم سیاست» و «مسأله روش شناسی» لازم، و بلکه قابل گسترش به نظر می رسد. معمولاً دانشجویان این رشته حتی تا مقطع دکتری کمتر با این عناوین و محتوای غنی آنها آشنا می شوند. از جمله مباحث ضروری در این مبحث می تواند عناوین ذیل باشد:

تفاوت روش تحقیق (بحث درجه اول)؛ و روش شناسی (بحث درجه دوم)، نسبت روش شناسی با فلسفه علم و معرفت شناسی و منطق، تفکیک و تمایز بین روش شناسی در علوم سیاسی و روش های فهم اندیشه عالمان سیاسی، (تمایز بین روش هایی که در خود مباحث علوم سیاسی کاربرد دارد و روش هایی که برای فهم اندیشه عالمان سیاسی-همچون هگل- استفاده می شود)، و اشاره به اقسام روش ها در علوم سیاسی همچون روش هرمتیکی و پدیدارشناسی.

۱۰. روش های علم سیاست از دیدگاه دکتر عالم عبارت است از:

روش تاریخی، روش مشاهده، روش تجربی، روش تطبیقی و روش فلسفی.

۱۶. در پایان بحث قدرت (ص ۱۰۰) می‌توان مبحثی تحت عنوان نظرات توزیع قدرت را مطرح نمود و از نظریه‌نخبگان (موسکا، پاره‌تو و میخلز) مدل چندجانبگی و مدل حکومت مردم سخن گفت.

۱۷. با عنایت به مطالب کتاب می‌توان به تفاوت چهارمی بین قدرت و اقتدار (در ص ۱۰۳) نیز اشاره نمود: قدرت در مرحله تصمیم‌گیری است و اقتدار در زمان فرمان.

۱۸. در بحث مشروعیت چاره‌ای جز جدا نمودن مشروعیت در حوزه جامعه‌شناسی، و مشروعیت در حوزه فلسفه سیاسی (و کلام سیاسی و فقه سیاسی در شکل خاص آن) وجود ندارد. مشروعیت در معنای اول صرفاً به رضایت مردم و مقبولیت اشاره دارد؛ در حالی که شکل دوم مبحثی هنجاری است و «باید»ها و «نباید»ها را مشخص می‌کند.^۱

نسبت بین این دو نوع مشروعیت عموم و خصوص من وجه است. به طور مثال

- حکومت پیامبر (ص) هر دو نوع مشروعیت را داشت.

- حکومت صدام هیچیک را ندارد.

- حکومت علی (ع) در آخر زمامداری، مشروعیت فلسفه سیاسی (حقانیت) را داشت، ولی مشروعیت (به معنای رضایت و مقبولیت مردم) را از دست داده بود.

- حکومت سوئد، مشروعیت فلسفه سیاسی را به اعتقاد مسلمانان ندارد، ولی از مشروعیت در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی برخوردار است.

متأسفانه بین صفحات ۱۰۵ تا ۱۰۹ این دو مفهوم خلط شده‌اند. مؤلف ابتدا آن را به قانونی بودن تعریف می‌کند و سپس مفهوم رضایت را به آن اضافه می‌نماید. در صفحه ۹۵ گفته شده مشروعیت با باورهای اخلاقی یا رفتار مساعد مترادف نیست، و در صفحه بعد از قول دال گفته شده مشروعیت برخوردار از خصوصیات درستی‌گاری، کامیابی یا خیر اخلاقی است.

۱۹. در بحث مشروعیت به دلیل اهمیت آن می‌توان عناوین ذیل را وارد نمود:

- روش‌های مشروع سازی: جامعه سیاسی، قوانین و قواعد، سازمان‌ها، نهادها، رهبران سیاسی و سیاست‌های ویژه.

- نتایج مشروع سازی: ثبات سیاسی و نظم، قدرت اخذ تصمیم.

- ابزارهای مشروع سازی: تعلیم و تربیت، تبلیغات و ...

- بحران مشروعیت و ارتباط آن با بحران‌های دیگر: بحران

هویت، بحران مشارکت، بحران توزیع و بحران نفوذ.

۲۰. در پایان بحث حکومت، امکان اشاره به اقسام و اشکال حکومت از نظر اعضای حکومت، از نظر رابطه قوا و از نظر فعل حکومت‌ها وجود داشت.

۲۱. در ص ۱۵۲ در پایان بحث نظام سیاسی به جا بود به وظایف نظام سیاسی اشاره می‌شد:

- ایجاد باور مشترک؛

- ایجاد و تحکیم قدرت؛

- مشروعیت بخشیدن به نظام سیاسی؛

- رهبری اقتصاد جامعه؛

- برقراری نظم و امنیت.

۲۲. در توضیح «وضع طبیعی» در ص ۱۷۹ می‌خوانیم:

وضع طبیعی را عده‌ای حالتی پیش از اجتماعی شدن و برخی دیگر پیش از سیاسی شدن می‌دانند؛ ولی هر چه بوده باشد، وضعی پیش از پیدایش نهاد حکومت است. سپس مؤلف بر نقد قرار دارد اجتماعی هابز هشت انتقاد وارد نموده، که سومین مطلب از این قرار است:

نظریه هابز غیر تاریخی است. وضع طبیعی هابز، که در آن زندگی چنان نکبت‌بار بود، هرگز در تاریخ وجود نداشته است هیچ وقت هم انسان بدون نوعی سازمان اجتماعی زندگی نکرده است. وانگهی هیچ گواه تاریخی وجود ندارد که نشان دهد دولت در دوره خاصی از تاریخ از قراری که مردم وحشی میان خود گذاشته‌اند، پدیدار شده باشد.

باید توجه داشت که قبل بودن وضع طبیعی، قبلیت ذاتی است، نه زمانی. یعنی از نظر زمانی ادعا نشده که وضع طبیعی مقدم است. اصحاب قرارداد ادعا می‌کنند که وجود فعلی جامعه را فرض می‌کنیم، بعد تصور می‌کنیم که انسان در وضع طبیعی است و می‌خواهد وارد جامعه شود و نیاز به قرارداد دارد. در این راستاست که «پرده جهل» کانت و راولز معنا پیدا می‌کند. مقصود آنها این نیست که مثلاً چندین قرن قبل از میلاد انسان در حالت طبیعی بوده و بعد با قرارداد اجتماعی وارد جامعه شده

۱. تفصیل این مطلب را می‌توان در مقاله «مشروعیت و جمهوریت در اندیشه سیاسی شیعه» (مجموعه مقالات جمهوریت انقلاب اسلامی) به همین قلم، مطالعه فرمایید.

ص ۲۴۱ می خوانیم:

بارشد دموکراسی و مفهوم دولت رفاه، اینک عقیده بر این است که دولت برای ایجاد آزادترین شرایط، امکان توسعه و پرورش خلاق اعضای جامعه وجود دارد. مقصود از «اینک» چه زمانی است؟ در ادامه بحث به این سؤال، پاسخ خواهیم داد.

بحث دولت رفاه از ص ۲۷۸ به شکل مفصل تری مطرح می شود. در ص ۲۸۰ می خوانیم:

هدف قانون نیودیل (طرح جدید) که روزولت آن را به تصویب رساند، نیز عبارت بود از بهبود رفاه همه در سراسر آمریکا. کشورهای اسکانديناوی نیز طرح های رفاهی اجتماعی بسیاری با هدف بهبود بخشی به وضعیت اجتماعی مردم را به اجرا گذاشته اند.

از آنجا که این بخش از کتاب احتمالاً از منابع قدیمی تر ترجمه شده است، باید گفت مقصود از «اینک»، دهه هفتاد میلادی است، نه دهه نود. عدم توجه به تحولات دو سه دهه اخیر باعث نقص مطلب و ابتر ماندن آن شده است.

در دهه ۷۰ دولت رفاهی که پس از مشکلات اقتصادی دهه ۳۰ ارائه شده بود، با بن بست روبرو گشت. وجوه مشترک منتقدان دولت رفاه عبارت بود از: کثرت گرایی، نقد دولت رفاهی، و نسبییت به معنای عدم وجود گروه غالب، منتقدان در دو جناح صف کشیدند. جناح اول راست نو (ولیبیرالیسم نو) به رهبری فکری اندیشمندانی همچون هایک و برلین و آرنست بود. جناح دوم، چپ نو-مارکسیست های آزادیخواه-بود. آنها از افکار قبلی و از لیبرالیسم فعلی سرخورده بودند و به جامعه کنونی غرب انتقاد داشتند. نظریات آنها به نوبه خود به چهار دسته تقسیم می شد: نظریه منطبق سرمایه، نظریه مستقل، نظریه منازعاتی-طبقاتی و نظریه مارکسیست های اومانیتست و انتقادی. با توجه به منازعات اخیر فکری هابرماس و پست مدرن ها متوجه می شویم که مقصود از «اینک» چه زمانی بوده است!

مسأله دیگر این است که هر چند سیاست های اقتصادی کشورهای اسکانديناوی به دولت رفاه غربی شبیه است؛ ولی این گونه کشورها را اصطلاحاً سوسیال-دموکرات می نامند. به تعبیری می توان گفت آنها عدالت و آزادی را به شکلی آشتی داده به سیاست باز و اقتصاد بسته معتقد شده اند.

۲۷. در بحث حاکمیت بهتر بود به ارتباط حاکمیت و مشروعیت اشاره می شد. به اعتقاد فررو (در کتاب حاکمیت، فرشتگان محافظ مدنیت)، حاکمیت از بالاست و مشروعیت از پایین. توجه شود که هم در رژیم های سلطنتی و هم در رژیم های

است. بنابراین نیز قرارداد اجتماعی مربوط به تاریخ نیست که نیاز به شواهد تاریخی داشته باشد. این اشکال در ص ۲۰۵ دوباره تکرار شده است. در آنجا دکتر عالم می گوید نظریه قرار اجتماعی از لحاظ تاریخی قابل دفاع نیست و تاریخ هیچ نمونه ای از انسان های نخستین را نشان نمی دهد که آگاهانه توافقی مانند قرار اجتماعی به عمل آورده باشند.

۲۳. انتقاد چهارم به نظریه هابز (در ص ۸-۱۸۷) عبارت از:

نظریه هابز حتی از نظر حقوقی هم نادرست است. بنا بر حقوق، یک قرارداد میان دو طرف بسته می شود و نمی تواند یک طرفه باشد؛ اما در نظریه هابز، قرار اجتماعی فقط یک طرف داشت، یعنی مردم؛ و حکمران طرف دیگر این قرار اجتماعی نیست. ممکن است حقوقدانی از هابز پرسد که طرف دیگر قرارداد کیست؟ وانگهی هابز این قرار اجتماعی را ابدی و غیر قابل فسخ می گرداند، در حالی که طبق حقوق، تحت شرایطی می توان قراردادها را فسخ یا لغو کرد.

اگر مقدمات بحث هابز پذیرفته شود، هیچیک از دو قسمت اشکال وارد نیست. از نظر هابز قرارداد اجتماعی بین مردم بسته می شود دو حاصل آن دولت است. بنابراین نیاز به طرفی غیر مردم ندارد. با پذیرش مقدمات هابز، اشکال حقوقی به او وارد نیست. قسمت دوم اشکال نیز جواب دارد، چون هابز می گوید مردم برای ایجاد امنیت، اختیارات خود را به شخص ثالث-یعنی دولت-واگذار می کنند. بدیهی است اگر همین امنیت زیر سؤال رود، قرارداد قابل فسخ خواهد بود.

۲۴. در تفاوت لاک و هابز (در ص ۱۹۲) به مورد پنجمی هم باید اشاره شود: در هابز یک قرارداد وجود دارد و در لاک دو قرارداد.

۲۵. در ص ۱۹۶ می خوانیم:

روسو، فیلسوف برجسته سده هجدهم فرانسه، نظریه قرار اجتماعی خود را در کتاب قرار اجتماعی که در ۱۷۶۲ منتشر کرد، پروراند. او برخلاف هابز و لاک، هیچ هدف فوری از نوشتن کتاب خود نداشت.

این در حالی است که فررو در کتاب حاکمیت، فرشتگان حافظ

مدنیت (ص ۲۱۲) معتقد است:

روسو کتاب قرار اجتماعی را به منظور حکمیت میان اشرافیت ژنوی و شورای دویت نفری نوشته است.

۲۶. بحث بعد، به «دولت رفاه» مربوط می شود. در

بنا به طبقه بندی ارسطو، این جامعه ها باید اولیگارشیا یا آریستوکراسی بوده باشند.

این اشکال به تقسیم بندی ارسطو وارد نیست، چون حتی دموکرات های زمان حال هم شرط این جمله (ادعای موسکا) را به کلی نمی پذیرند.

۳۱. در ص ۲۷۷ پادشاهی به چهار نوع موروثی، انتخابی، استبدادی، و محدود تقسیم شده است. از نظر منطقی این چهار قسم در عرض هم قرار ندارند و دو تای اول مربوط به راه رسیدن به قدرت، دو تای دوم مربوط به شیوه حکومت می باشند. در واقع مقسم در چهار قسم یکی نیست. بنابراین در یک تقسیم باید به موروثی و انتخابی، و در یک تقسیم دیگر باید به استبدادی و محدود اشاره شود.

۳۲. در ص ۲۸۰ نسبت ناروای دیگری به ارسطو داده شده است: ارسطو، دیوید هیوم، و توماس هابز از فیلسوفان بزرگ جانبدار پادشاهی استبدادی بودند.

در حالی که ارسطو حکومت خوب را پادشاهی استبدادی نمی دانست. وی چون کمال مطلوب خود را عملی نمی دانست به پویستی متمایل شد. بهترین دولت قابل عمل باید بر تعادل اصول دموکراسی و اولیگارشیا مبتنی باشد.

۳۳. نویسنده محترم علی رغم تمجید و تعریف از دموکراسی در بخش های پایانی کتاب، در ص ۲۹۱ می گوید:

امروزه خطر فرو افتادن دموکراسی های پارلمانی به فاشیسم خیلی واقعی به نظر می رسد. این به سبب بحران های دایمی سرمایه داری در این جامعه هاست.

در اینجا این سؤال به وجود می آید که مقصود از «امروزه» چه زمانی است؟ علاوه بر آن مقصود از دموکراسی های پارلمانی می تواند امثال سوئد و انگلستان را هم شامل شود؟! یعنی در آنها امروزه خطر فرو افتادن به فاشیسم واقعی به نظر می رسد؟!.

۳۴. در کتاب اشکالات صوری جزئی نیز وجود دارد که قابل اغماض می باشند. به طور مثال در ص ۲۶۱ و ۲۹۷ تیتسر «ب» وجود دارد، بدون آن که به تیتسر «الف» اشاره شده باشد. همچنین است «پونتری» در ص ۲۶۸ به جای «یونتری».

در مجموع می توان گفت پیشنهادات فوق جهت تکمیل شدن این اثر ارزنده است و به هیچ وجه از ارزش های آن نمی کاهد. کتاب بنیادهای علم سیاست هنوز هم یکی از مهم ترین کتاب های درسی و غیر درسی در این زمینه است. توفیق مؤلف این کتاب و جمیع پویندگان راه حقیقت را از خداوند خواستاریم.

دموکراتیک، حاکمیت از بالا است. این مطلب تحت عنوان «منزلگاه سوم» از ص ۳۶۶ به بعد مطرح شده است. بدیهی است مقصود از مشروعیت در اینجا، مشروعیت در حوزه جامعه شناسی سیاسی است، نه مشروعیت در حوزه فلسفه سیاسی.

۲۸. در ص ۲۵۷ در انتقاد به «حاکمیت عمومی» گفته شده که مردم، معین نیستند. این مطلب درست است که مقصود از «مردم» ایهام دارد، ولی این انتقاد نیز وارد نیست که:

فقط مردمی که از لحاظ سیاسی سازمان یافته اند، دولت را به وجود می آورند. به گفته ویلویی، مردم سازمان یافته از لحاظ سیاسی، دولت است.

تحویل «مبحث حاکمیت عمومی» به «مردم سازمان یافته»؛ و تنزل آن موضوع به «دولت»، تنها از جانب اقتدارگرایان موجه است.

۲۹. خلطی که به هیچ وجه از مؤلف محترم کتاب انتظار نمی رفت، عدم تفکیک بین دموکراسی در اصطلاح ارسطو و دموکراسی نوین می باشد. وی در ص ۲۶۸ می گوید:

طبقه بندی حکومت ها به پادشاهی، آریستوکراسی و پولیتی، یا شکل فاسد آنها تیرانی، اولیگارشیا و دموکراسی، اینک قابل قبول نیست. امروزه دموکراسی را بهترین شکل حکومت می دانند، در حالی که ارسطو آن را شکل منحرف یا فاسد شده حکومت، یعنی فرمانروایی تهیدستان بی هنر و بی فضیلت می دانست.

مؤید اشکال بالا مطلبی است که در بحث ناشایستی های دموکراسی (نوین) در ص ۳۰۴ می خوانیم:

۱. حکمرانی جهالت: ارسطو، پدر علم سیاست، دموکراسی را به عنوان شکل فاسد گمراه حکومت، نوعی از حکمرانی مردم جاهل، محکوم کرد.

در این جا بدون شک با توجه به سیاق کلام و تصریح های موجود بحث از دموکراسی نوین است و برای تأیید اشکالات آن از دموکراسی در اصطلاح ارسطو، شاهد آورده شده است.

عجیب اینجاست که در نقل قولی که از دیلون در ص ۲۶۹ شده، این تفکیک وجود دارد:

دموکراسی (در اصطلاح ارسطو) حکومت عده زیاد است با توجه به منافع طبقات تهیدست که در اصطلاح امروزی از آن به غوغاسالاری یا دموکراسی یاد می شود.

۳۰. در اشکالاتی که به ارسطو وارد شده، با پذیرش نظرات موسکا گفته شده که این جوامع نمی تواند دموکراتیک باشند. در ص ۲۷۱ می خوانیم:

سوم، اگر نظر گایتانو موسکا پذیرفته شود که در همه جامعه ها در واقع طبقه حاکم وجود دارد، در این صورت